

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

23

2

3

4

5

6

7

8

9



۶۵۸۸۷

از حضرت مولانا



انت. Яковлева





سَمِ اِلهِ اَحْسَنِ اَلْعَالَمِ

بعد حمد خدا و نعت رسول	بشنو این نکته را بسمع قبول
که نخستین فریضه بر عاقل	عاقلی که بلوغ شد کامل
نیست پروان زین که پذیرد	در دل و جان خوشتن گیرد
بعد از آن بی تردد و انکار	بزان قسم زنده دم اقرار
که ذمیده است آدم را	بکه ذرات حسله عالم را
که عدویشان ره وجود نمود	جادو دان هست بود و خواهد بود
بست بی تهمت شمار یکی	نیست اندر یکا نکیشش یکی
که در بحث محمد عربی	تا بود خلق را رسول و نبی
هر چه ثابت شود بقول بقات	که محمد عید الف صلوة

داد ما را خبر موجب آن	واجب آمد بان ز ما ایمان
این بود محصل سخن بی قیل	شرح آن کوشش کن علی

فی وجوده سبحانه و تعالی

هر که عقل حسنه ده من باشد	پیش می این سخن یقین باشد
که همان در زمین و سپر چه در	باشد از جسم و جان چه کهنه چه نو
نیست آنرا ز صانع نه چاره	که بود نیض بخش هموار
خانه بی صنم خانه ساز کرد	نقش بی دست خانه زن کشید
هر چه آورده سوی هستی پایی	یا قد هستی بقا از دوی
نه عرض ذات او و نی جوهر	هر چه بندی خیال از آن برتر
هر محتاج او شیب و ننداز	و او برتر از حساب و نیاز
اول او بود و کاینات نبود	یافت زو جمله کاینات وجود
آخر او ماند و نماند کس	کنه او را حسنه او نداند کس
از همه در صفات ذات جدا	لیس شی که شد ابد ادا

فی وحدته سبحانه و تعالی

و احد است او ذات خویش احد	و حدتی برتر از شمار و حد
---------------------------	--------------------------



هر که او حدتش شود مشهور	از عدد فارغ است از محدود
ساختن ترش بود زان پاک	که کند کس تو بزم اشراک
ره با مکان یافت بهتایش	تنگنای محال شد جایش
که خدا بودی از یکی پسندون	کی بماندی جهان بدین قانون
در خفیض وجود بسته شدی	تا رو بود بقا گسته شدی
همه عالم شدی عدم با هم	بلکه پروان نیامدی عدم
دانند آن کس عقل باشد بهر	که ده شر را چو جاشود یک شر
سلک جمعیت از نظام افتد	رخنه در کار خاص و عام افتد

### اشاره الی صفات سبحانه

بصفات کمال موصوفت	بنحوت جلال معرفت
باشد اسمای او چنان بسیار	که بود برتر از قیاس و شمار
در خبر که چه هست عدم یک	بهت نسبت با نجای اندک
و چه باشد هزار و یک مشهور	نیت اندر هزار و یک محصور
همه پاک از شر و بری ازین	همه با ذات او نه غیر و بعین

### اشارت بحیات

از صفاتش یکی حیات آمد	که امام همه صفات آمد
نه حیاتش بروج نفوس منت	بلکه او زنده هم بخویشتن منت
او بخود زنده است پاینده	زندگان دگر باد زین

### اشارت بعلم

بهت بعد از حیات علم و شعور	علم از سبق قبل و فکر دور
متعلق بمجموعه کلیات	متجاوز از ازان بحسنزات
ذره نیست در کمین و رگ	که نه علمش بود محیط آن
عد در یک دریا با آنها	عد در کها بیستانها
همه نزدیک او بود ظاهر	همه در علم او بود حاضر

### اشارت بارادت

و زپی آن بود ارادت و خواست	خواستی لا یرا لبی کم و کاست
فعلها یی که از همه شیا	نوبتو در جهان بود پیدا
که ارادی بود چو فعل بشر	در طبیعی بود چو میل محبر
منبعث جمله از مشیت او	سبب تنی بر کمال حکمت او
نخله بی ارادتش خاری	نکسله بی شیتش تازی



فی مثل کربانیان خواهند	که سر موی از جهان کامهند
کر باشد چنان ارادت او	توان کاستن نبر یک مو
در همه در مقام آن آیند	که بران ذره ای بفرسایند
نه بدی ارادت او سود	نموانند ذره ای بسزد

### اشارت بقدرت

بعد از آن قدرتی بود کامل	مهر ارادت همه شامل
در همه کار و در همه حالت	کارگر بی تو تسلط آلت
اثر آن همه عدم که رسید	رخت با جلد و جو کشید

### اشارت بسمع و بصر

هر یک از وصف سمع و وصف بصر	هست خبر علم معنی دیگر
نیست از گوش هر شنیدن	نیست موقوف دیده دیدن
بشنود خواه دور یا نزدیک	بیند ار و شنست در تاریک
حال هر ممکنی بگشای عدم	بیند و داند او نه بیش و نه کم
در سوال و طلب هر آنچه رود	برز بانش یکان یکان شود

### اشارت بکلام

و آخرین وصف کان کلام بود	در محلق و زبان و کام بود
بر کلامش سکوت سابقانی	تست خاشیش لا حقانی
حق تعالی چو بی عبارت و حرف	با عدم گفت نکته های شگرف
عدم آمد ز ذوق آن سخنان	بفضای وجود رقص کنان

### اشاره الی افعال بجهان

حادثات جهان چه شر و چه خیر	همه تقدیر او بود لاغیر
فعل ما خواه زشت و خواه نیکو	یک بیک هست آفریده او
نیک و بد که چه مقتضای قضاست	این خلاف ضاد آن برضاست
هر چه خواهد کند ز منب عطا	نیست کس را مجال چون چرا
عدل و فضل است سوی او منب	علم باشد ز فعل او مسلوب

### اشارت بوجود ملائکه

ز آنچه از علم آمده بعبان	صنف اول صف ملائکه دان
بندگانشند جمله فرمان	ناکشیده بکفر و عصیان
مستصفی فی بباد کی دوزی	وز زما شوهری همیشه بری
همه از وصمت عا و مصون	مستقر در مقام لا یعصون



بعضی اندر شهود حق دایم	در جمال و کمال او بایم
پنجر زانکه در نشیمن بود	عالی هست آدمی موجود
دیده بر غیبه حق نیستند	با خود و غیبه خود نپردازند
قسم دیگر مدبر اشباح	متصرف در آن صباح و در آن
کرده هر یک بموجب تقیید	در هیات کل تقصیر و تدبیر
کردش آسمان از ایشان	جنش جسم و جان از ایشانست
نقد قطره نغم باران	زابر بر شمس و دشت گستران
که نه با آن فرشته آید	کیش با نجا برد که می باید
ندم برک تازه از شاخ	در چنهای و بیشه های فراخ
که نه جمعی فرشته را مثل	باشد اندر وجود آن مدخل
از ملائک چهار شهوزم	که با سماء خویش مذکورند
وحی تنزیل کار جبریل است	نفع در صور از سر ایل است
کافل رزقهاست میکائیل	قابض روهاست عزرائیل
چار دیگر مأمور کل بشوند	که نویسند کان غیر و شرمند
دو بر دوزند با وی و دو بنیم	بر زمین و یار که در مقام

کاتب الخیر آن یکی زمین	شر و عصیان رستم زند و سجن
می تواند پیش چشم بشهر	که نمایند خویش را بصور
خاصه در چشم با دیان نبل	از او الغم و نسیان نبل
اشاره الی الایمان علی الانبیاء علیهم السلام	
انبیاء بر کزیدگان حق اند	برده از کل با خلق سبقت
بر سوای خود از سبب آدم	فضل دارند و بر ملائک هم
نفس شیطان بقصد جرم کث	نمواند زدن بر ایشان راه
و بر فرض محال یا نادر	از یکی زیست نشود صادر
پیش از باب شرع و دین انهم	مستعمل بر مصالح است و حکم
آدم آندم که خورد گندم را	تخم می کاشت نسل مردم را
دانه را که خورد از آن شجره	شد وجود من و تو اش شجره
اشاره الی فضیله نبی صلی الله علیه و سلم	
هست بر مقتضای فضل ازل	بعضی از بعضی فضل و کمال
وزیمه فضل احمد عربی است	که ز حق سوی رسول نبی است
آن فضایل که بسیار بود	و آن شمایل که اصفیاء بود



که شود جمله محتج جسم	همه باشد ز فضل احمد کم
هر بنی را که محجته دادند	جانب استی فرستادند
نیت مبعوث پیشتر شناس	غیر جسم کسی بجا ندان

اشاره الی خمیته صلی الله علیه و سلم

خاتم الانبیاء و الرسل است	دیگران هیچ جزو او و چوگ
از پی او رسول دیگر نیست	بعد از او هیچکس پیر نیست
چون در حشر زمان بقول	کند از آسمان سیح نزول
پی زودین و شرع او باشد	تابع اصل و منبع او باشد
دین همین شرع و دین او داند	هم کس را بدین او خواند

فی شریعتی صلی الله علیه و سلم

شرح او مانع شریعتهاست	هر شریعت که غیر آنست بیست
گرفته حکم شرع آن سرور	متفق با شریعت دیگر
نیست از متابعت اصلا	جز از آن رو که شرع اوست

اشاره الی معراج صلی الله علیه و سلم

بر دیدار حق شب از بطی	بن در اسجد استقصی
-----------------------	-------------------

کرد از انجا مقصد پشت براق	موجه بقطع سبع طباق
برساوات یک یک بگذاشت	با همه انبیا ملاقی گشت
دید سبکام عرض خلد و جیم	هر که بودند ران دو جای مقیم
چون شد طباق آسمانها طی	ماند در سدره جبریل از وی
رفت از انجا بسیاری زلف	بقای ز بیشتر اشرف
بلکه جایی که جان بود انجا	محرر حشر خدا نبود انجا
دید نیما بدید آنچس بدید	و آنچه بود از شنید شنید
روی از انجا بجای خوش آورد	خوابگاهش هنوز نمانده سرد

اشارت بمعجزات انبیاء علیهم السلام

خرق عادات از نبی و دلی	هست بفضلشان دل خلی
اگر انظار آن میان اعم	هست با دعوی نبوت قسم
باشد آن معجزه بعرفان	ورنه آمد کرامت از انان
از دلی خارتی که سموع است	معجز آن نبی مستبوع است
معجزاتی که انبیا را بود	مثل آنها رسول ما را بود
ای بس معجزه که او راست	که ندادست انبیا را دست



## اشارت بکتابهای الهی

هست حق را کتابها بسیار	کشته ازل برهنیا اکبار
صد و چارست در خبرند کور	لیکن ازادران بدان محصور
هر کتابی که کرده حق انزال	باش مؤمن بان علی الاجمال
بچو تورت آن کتاب کریم	بر حکیم و ضحیف برابریم
دیگر انجیل کاهه هست فرد	بر سحر و زبور برداود
جامع این چهارست آنست	که محمد مبلغ آنست
معنی و لفظ آن بود مجربند	ناید از خلق مثل آن هرگز
فصحای عرب اگر تمام	سحر و رزق در ادای کلام
عاجز آیند و قاصه مضطر	یکسر از مثل سوره قصر

## اشارت بکتاب الله قدیم

چون کتاب خدا کلام خداست	از صفات کلام بنده جد است
مکن از حق کران چو مستی	لایزالش دان و لم یزل
حرف صوتی که نو بنوحادش	می شود نیست چنان و آن لا بش
باشد آن پیش عقل فرد شنا	مر کلام قدیم را چو لباس

دبسم کر شود لباس بدل

اشارت بفضیلت ائمت و شرف آل  
اصحاب و صلی الله علیه و آله

ائمت احمد از میان ائم	باشد از جمله فضل و اکرم
اولیایی که ائمت اویند	پیر و شرع و سنت اویند
رهبران رهرو هدی باشند	بهر از غیر انبیا باشند
خاصه آل پیغمبر اصحاب	کز همه بهترند در هر باب
در میان همه نبود حقیق	بخلافت کسی به از صدیق
و زپی او نبود از ان حشر	کس چو فاروقی لایق آن کار
بعد فاروق جسته بنی النور	کار ملت نیافت زینت و زین
بود بعد از همه بعلم و وفا	امداد الله خاتم الخلفا
جو بال کرام و صاحب عظم	سلک دین نبی نیافت نظام
ماشان جز با حستد امیر	جز بتعلیم و ایشان منکر
همه را اعتقاد نیکو کن	دل انکارشان بیک سو کن
بهر خصوصت که بودشان بهم	بتعصب مزین در انجا دم

این کتاب از کتب قدسی است که در این کتابخانه موجود است



پیشتر است عسر ضرس	دین خود را بیکان زدست
حکم آن قصه با خدای گذار	بندگی کن ترا بحکم چه کار
و ن خدای که درشت جیه	در خدمت صیابی دیگر
حق در اینجا بدست حیدر بود	جنگ با او خطا منکر بود
آن خلاف از مخالفان پیچید	لیکن از طعن لعین لب و بند
کر کسی را خدای لعنت کرد	نیست لعن من و تو اش در خود
و در احسان و فضل شد متنا	لعن حاجت بهمانکه در باز

اشارت با نکه تکفیر اهل قبه جایز نیست

هر که شد ز اهل قبله بر تو پدید	که با آورده سببه گزیده
که چه صد به عت و خط و غسل	ببینی در از روی غم و غسل
مکن او را بر سر زشت تکفیر	شمارش ز اهل نار و حیر
و در بینی کس ز اهل صباح	که رود در دین صباح و روح
یقین ز اهل حشمت شمار	ایمن از روز آخرش گذار
مگر آن کس که از رسول خدا	شد بشیر بخت المادای
که چه ده کس بود آن مشهور	اندان ده مدارشان مخصوص

زاکه حبیبی ز آل پاکه رشت

اشارت بعذاب قبر و سوال منکر و نکر

هر که از یر خاک شد منزل	و در خشته بصورتی بایل
پیشش آینه زایزد و تعال	امتحان از او کنند سوال
که خدای تو و نبی تو کیست	زان به دین بود دین تو
که بگوید جویشان به جواب	بر هر از غم عذاب و تقاضا
فحمت قبر او بفزاید	روزی در بهشت بکشاید
رود او در میان چه بسج و خیم	که کجا دارد از بهشت مقام
و زنگویده جوانشان در خور	آهنگین گزنی آیدش بر سر
از او وقت گزافوری	بشنود غیر آدمی و پرس
آدمی و پری اگر شنوند	همه از خواب و غور غور شوند
نگی گورشن بچنان فشرود	که دو پهلوی او زمب کزود
بکشایند روزنی بر قفس	تا در آن بنگرد شبام و سحر
جای خود را ببیند از دوزخ	آوخ از حلتی چنین آوخ

اشارت بنفختین

چون شود نوبت جهان آخر	وز قیامت نشانه ظاهر
نشود یافت هیچکس جهان	که شد الله بریدش زبان
مر سر ایل را دهد دستور	حق تعالی که دردم در صور
زان رسیدن خلاق عام	همه میرند چون چرخ از دم
عمر با زیر کسبید دوار	نبود از جنس آدمی دیار
بار دیگر زحق شود نامور	که کند نفع صور صاحب صور
دردم در قالب ابدان	یکی دم زدن بسزا زان
اگر چه ابدان بود پراکنده	بچو آتش هم شود زنده

### اشارت بطایر صحایف

از پلخ صور نوع بشه	چون شود حشر کرده در حشر
سویشان بعد از اشد کردن	ناخ می عمل کنند پران
سعد را دهنند بهر شرف	نامه از سوی دست راست بگفت
اشقی را صیفا در شست	از سوی چپ دهنند بپس دست

### اشارت بمیزان

وضع میزان کنند از پل آن	باستنجذلی عت و عصیان
-------------------------	----------------------

انگش فرود کند حسناات	شادری گو که شد زان نجات
وانگش فرود دانه عصیان	نخون کری گو که ماند در خیرین

### اشارت لبصر لوط

چون زمیزان دوزن آن بیند	بر جهنم بی عجب نهیند
بی انسان که از قدم نافق	عبر آن بود در آتش غرق
این چون تیغ بکشد منندونیم	عرض آن بوی بکشد از کوسم
بر که باشد زبوسن و کافر	بر سر ایل کنند شان حاضر
به که کفر بود چو بنده باسه	قرد و زخ شود مراد را جای
مؤمنان را رسد زحق آید	یک مرقد رقت توصیه
هر کرا بر سر نیت نبوی	خود نبود دست غیر دست و
دوزخ از نو و کند نیز	بگذرد سپو برق خافت نیز
بسپو مرغ پران و بدوران	یا چو پسته در فرود تران
و آنکه ضعفی بود در ایمانش	نبود زان که شستن آتش
بلکه در ریخ آن کزد که تنگ	باشد او را بقدر ضعف و
ایک با مدضا می خنجر کار	اگر چه بیند مشقت بسیار



اشارت بمواقف عرصات

پنجه آمد مواقف عرصات	ای مطیعان بیستند و غصات
کرده آماده خالق داور	بهر سهر موعنی سوال دگر
هر که گوید جواب خود بصواب	ظنی بسر موقعی کند شتاب
ورنه در سیر کی رسد سختی حال	نخ یمنه سزار سال و مال

اشارت بکلود کفار در نار و خروج بعضی عساکر عت

هر که افتد بدوزخ از کفار	جاودان جای بود در نار
در بود مؤمن فساد ز راه	سوزد آنجا بعت در غم دگر
یا خود او را شفاعت شفا	برهاند از ان حبسه او منرا
در دری از شفع نمنا	رحم الراحمین جشاید

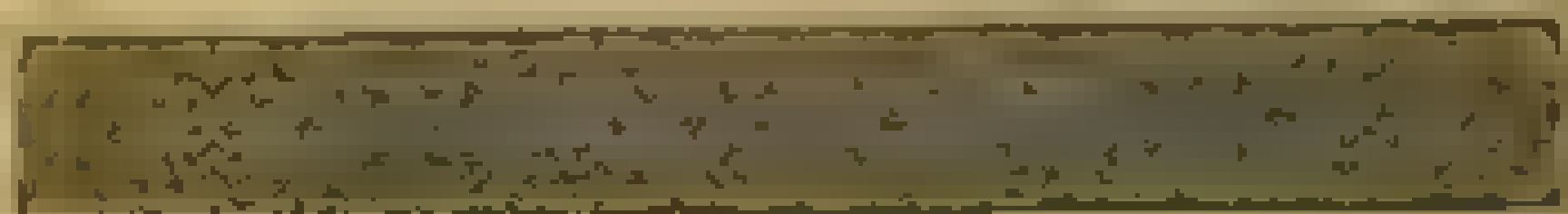
اشارت بکوض کوثر

چون زد دوزخ کنند خلق کفر	شست و شوی کنند در کوثر
دود دوزخ ز خود فرو شویند	سوی جنت ساری خود پویند

اشارت بدجات بهشت و خلود در آن رویت حسیح

در جات بهشت بهشت	اگر قبول ثقات ثابت شست
------------------	------------------------

هر کسی بقتل علم و عمل	دهد آنجا خدا مقام و محل
جاودان در مقام خود بشه	بهر ز شردن ز غنمه نخر شه
نفت او بود برون شمشیر	بر تر از حبسه نعمت دیدار
که بیند خدای را بپسند	چون شب چارده مه نور
بهست دیدار حق اجل نعم	و به اتمی الکلام و تم



در مقام عفت و عفت من علم و کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم	بسم الله الرحمن الرحیم
------------------------	------------------------

سوره سبعمین

و زمانه



علی را شده ز غنم که بخصو جفته تا علم و حسن سوره تقاب و جنت

ز آن نسخه امینه به بعد محرم الحرام سنه ۱۰۰۰





ایده‌ی بر بر قیای ابرین تفسیر

اولی فرض غنای سانی

بر اولی فرض قیل تعریف	کیم ابراشان اول اول تکلیف
بود و زین من تیا سنی	برنی دیرین انی کو نکل سنی
مومن به قد کیم بو کور تفسیر	ایلی قیای قرار تیل کو نکل تفسیر

آلتی مومن به غنای ذکر

آلتی دور مومن به ای مومن	ایتا من بر چه سین شیت مین
اول ایمان خدا ذکیت پاک	شرک چر کین ضمیر دین سورا
دوغی کل کیم یک ایر و ز وجود	بر چه سی عبده و تینکری دور وجود
بار او چو خنی کتالی استری	تینکری توفیقی بولدی اری
ینه سل انبیا سینی بر حق	روز آخر فی داغی کل موندق
ینه بلکسل خدا دین ای بهیم	بخشیدتی بولدی کریم مینم
اوشبورد کیم ابرین دبی ابر	بیگاسین کیم مفضل ایمان دور
بومفضل کیم دیریم حالی	لیک فی الله
شرحی برله بارین بیان قلماز	

اولی مومن به غنای شرحی

بود و ایمان خدا غه کیلتوراک	شرک چر کین ضمیر دین سورا
ایقین لا اله الا الله	ابت معنی سیدین جمال الله
کله اوشبورد ورمونی توختا	دیما کی فرض ابدی بر نوبت
ینه مومن کین کیم کوسو دور	بوغی کیم اول دیلکوسو دور
بیلسین غمقا دنی مونکا توز	جان کو نکل داموند اغ اول توغوز
کیم خدا دور بارینی هست ایتکان	یرد کوک دلمند و نیت تیکان
بیلک معبود باسندا اولدو	جمله خلق دین سواد لدور
برنی کیم بار دور اول ایتقان	هست لیک چهره سینقا تینقا
بر دور و یوق شرک ایتکان	اوشماس سبب شیت کیم
استیا جی کشیک یوق تورنیک	یار و یا و شیک یوق تورنیک
باراندی همیشه بولغوسو دور	فی کیم اولغوسید فی توکفیدور
تینکری کندی غمبند بول باهاک	قاچان قاندا اندایول باهاک
ذاتی تینکست جوهر و نه عرض	ایشلاریده نه علت نه عرض
تینکری تینکست ذاتی آلی ایل کیم	فعلی برله صفاتی ایلدیکیم

دور لاشینکه چه خدایات دیکس	هم عقل فیلیفیت دیکس
بار موصوف اول صفت	هم هستی دور در اول است بر
یکم اوزی آئی یا دقلغان دور	بل دین اعتقاد قیلغان دور
بشوقی صفت لاری سیت	اوشبولارنی سلف بیان

### حیات صفتی غه اشارت دور

بری بوتنی دین حیات دور دور	اول حیات کی کبی مات دور
بوحیاتیل حیات کی دیکس	وصف حق ال صفاتی دیکس
تن جان دین باس حیات کی اینک	اوششامس خلق غه صفاتی نیک

### علم صفتی غه اشارت دور

بینه بر علم دور صفت لاری دین	عالم الغیب بلدی آتار دین
تکر و اندیشه دین ایمان بولم	کسب ایدیش دین ایمان بولم
تغده تاش توزده قوم عد دیا	نکاحا سبر دور و بر سگور بای

### ارادت صفتی غه اشارت دور

پیل اوچونچی صفت ارادت دور	پیلماکی اول کبی سعادت دور
اوت کو یار سوا قار ارادت دین	سر سبر هر نی بار ارادت دین

خواست سیز اوتار ما موق کوبدک

### قدرت صفتی غه اشارت دور

بینه بر وصف حق قدرت دور	اندوه قدرت دور اندوه قوت دور
باری ایشده یلینک دنا دور	هر نی قیدلما قه سبسم توانا دور
کوز یوموب چتوچه قیلور موجود	کوزا حبیب یوموچه قیلور نابود
هر نی قیدلما قدرتی بس تور	الت واسطه کیر اکما ستور

### سمع و بصر صفتی غه اشارت دور

بینه بر وصف سمع و بصر لاری	علم دین موندنا وز کاسنی بر
باشیتماک قولاق دین ایرما	اوشبولور مانه کوز مد دیرما
کر قرا خود کرایرق بولون	کر یراق بولون اربا ذوق بولون
دور ر سبور افتاد سینه	عجز یوستور جنا بیده هرگز

### کلام صفتی غه اشارت دور

بینه یلکس کلام دور صفتی	بر کمال تمام دور صفتی
منکتم دور و کلام سید	فی ثیل فی غنینه فی کلام سید
نکته لار حرف سینه عبارت سینه	حق عدم غه دیدی نهایت سینه



عدم اول سوز پله وجود اولی  
مویچه آرا اولی مویچه بود اولی

### تقدیر لعین اشارت دور

یرد کوک اپگره هر فی دشت دور	نیکری تقدیری سبیل باست دور
اکفر و دین زهد و فسق و بخشیمان	نیکری تقدیری سبیل دور
فعلینیکیز بر بند و پندکانتین	یون بخش بر ج جودین
یون بخش و در قضا نیک	بخشیده دور دلی رفا نیک
جلیم ایستور ایر و بار ی شنی	عدل ای فضل ایر و رانک

### علامت صفت اشاره

نه خیل فرشته دور پلینیکیز	هر برسی برشته دور پلینیکیز
بری راک دور و بری ساجد	بری قائم دور و بری قاعد
بری حق یاد بر کستغور	بیمایین حق دین اوزک لی
یکسه کر قطره میو ری سیه	بار نیک برد بر نیک سیه
بار سه کر ذره قفسه اغی کوک	ادل بار شنی ساغینا اوزک
هر غین غیبه هر سیلیه	هر نیمه بار سه سیه نیمه کیسه
هر برایش که مژکل اولی ملک	کریر ایل دور و در کر ایل ملک

از لیغ و ماده لیغ دین اولی بری	ابنیکیز فرشته خیل باری
حق بود و غان دین اوزک قیلا	کفر ایل معشیت نیک سیر
اشاری صفی لارده دور مطور	بو ملک یکره تورن دور شهر
بار اوجوخی فرشته مکیل	جبریل و میکچرا سر ایل
هر برنی برایشا تعیین سیل	بار بولار دین برسی غر ایل
هم بری صور اچره دم سورک	بار بودنی سی وحی کیلتورک
بری ایل عمرنی بر دوریل	برسی رزق نیکور در ایل
خیر و شر ثبت ایتار لاری من	چخه سیی شریه سیل تعیین
بری اذک قوله و بری بول	یکی تون یکی کون اوی بول
کورد و نور ایل قرب کوزلایک	بر صور رست اید با فزایک
ینه بعشر عذاب و چون ثبت	ینه بعشر فرشته رحمت
شکل هیات لاری بی ایل	یکی سی کور چنده دور سال
باری حکم ایلکید اسیر دور	بری شکر بری کسیر دور
کفر و عصیانقه همزمان بول	اوش بولار برله میز نمایان
لطیف اگر قیسه سور سه جا	بنده لیغ دور بود سه نی جا

او چو پختی مؤمن به نیک شرحی

تیکرینه پل که کوب کتاب درود	انده بجه لطف جم غایب درود
بو کتب یوز دور دینه اون تورت	کیم کیم شکر اوله قوشون دوتا
انیا غه کیلیب تور دور بو کتب	امتی غه نبی لاری او قوتوب
ایک ایمان عد دغه نازم ایم	مجل ایمان کتب کیتور سوب
بو کتب دین که تورت دوشه دور	بری توریت بری بری زبور
ینه انجیل دینه فرق ن دوم	ایمده شهور آتی تکران دود
بو کتب کیسه لار غه کیله دی فرود	پل که موسی دور دینه داود
ینه عیسی دور و محمد سبل	اوشبوتر تب الیه عقل قیل
بو کتب کیم دیلمده بعضی آتی	برچه سین پل کلامی وصفی
صفقی تیکریدین جدا ایرماک	دیمه مخلوق کیسه رد ایرماک

تور تو پختی مؤمن به نیک شرحی

کیسه ایله رخدا دین ایله پیام	اول کیتیک بولور سپهرام
ایل که دیر رخدا ی احکامین	امرا یلانیه برنی خیا مین
راست اول ایله کور سا تور لارا	نخشیلغ ساری ایله رهبر لار

و شوبخیل و لما سه دلالت	قالای ایل کفر ایلا ضلالت
بار دور و جمله انبیاء معصوم	جرم و عصیان لار ده دور معدوم
زلفتی باسه کر برسیک یول	سهو و نسیان پلا ایکنه اول
اشارت انبیائیک فضیلت لاری غه و حضرت محمد نیک	
فضل لعیف علیه السلام	

نبیا تیکرتی نلا غا لار دور	بارچه ایل تن بوخیل جانلار دور
بار دور و بارچه ایل که فضل لاری	خواه بولسون فرشته خواه پری
برچه نیک فضلی محمد دور	بارچه نیک اکملی محمد دور
هر نبی نیک که خجستی بار دور	بربوک خیل امتی بار دور
لیک پل کیم محمده ع	بار دور و رکافه اولوسنج
جمله انبیاء غه اول خاتم	بارچه محکوم و اول دور و حکم
ختم اولو بدور انکا سپهر لیتی	کیله اس میدی کیشینه بو یار لیتی
آسمانین مسح چون کیله ی	شرح شرح محمده ی بولغای
دعوت تیکه ی اولوسن بودی غه	سعی قیلغای باری بو آیین غه
شرعی چه شرح بولما غی تنسوخ	قیله ی هر شرح نه که بار منسوخ



## معراج صفتیخته اشارت دور

بر کچه تینگری نیک عیاتی دین	افضل الیالطف بی نهایتی دین
آهانی اویدیه اوردی رسول	جبرئیل آسمانین ایتی نزول
جبرئیل السید براق چلب	مرکب اوردی براق اول اکب
آمه دین کیلدی بیت مقدس ق	سین دیو لانی ساغینما غل قسبه
باردی اندین فاک کفیل ایتی	یتی گو لکا اوشل زمان تی
انسیا برله نمخلط بولدس	نوریدین جوف آسمان تولدی
کوردی دوزخ تی بهشت تی هم	بخشی افعال دیبه سرشت تی هم
همرهی عاجز اولدی بار قاتین	ایماس اوردی بو عجز بار قاتین
کور کو لوکارنی بار دی و کوردی	ایشیتور سوزنی حق ایشیتور
دماغ اوردی که حق بولطف ایتی	سیجیم یتاکای که اول سین
کیلدی اندین چودوق برله بیر	سادو مایه و رایه می سبتوزیر
شک ایشته کچورمه کونکلو مکده	فکر فاسد او یورمه کونکلو مکده
بارچه تینگری قشیده آسان دو	آه رت السید عقل حیران دور
اشارت انکا کیم خوارق عادات قه	اشارت انکا کیم خوارق عادات قه

پلینکیز کیم انیک نیه در بو ایشی	خوارق عادات بی هرینه کیشی
پلینکیز انکا مجنه و آت تور	انده کر دعوی نبوت تور
عقل غدا و شبو ایشته حیرت تور	یوقیه نیک لانی کرست تور
خط هر ادس پلینک نیه در ایشته	سبتدع دین خوارق عادات
شهر دین ایا کیزانی حسنراج	بار دور اول کر یا خود استراج
بشتر جنسی پله ملک جنسی نیک	بشتر جنسی پله ملک جنسی نیک
مؤمنین عامه سیدین ایراشک	بیکیل افضل دور و زواصل ملک
عامه مؤمنین مونی بل حسین	بار دور افضل ملک عی دین
اشارت انکا کیم محمد امتی افضل امم	اشارت انکا کیم محمد امتی افضل امم
خلعای راشدین عزیز و محترم	خلعای راشدین عزیز و محترم
امتی هم ام نیک فضل دور	چون محمد نبی لار اکملی دور
باریدین بخیر آل داصی بے	امتی اچسره کو بتور احبابے
باق و بخشیراق خدفت قه	بار بو کمر جملده هست قه
بارایدی او شبو ایشکا اول خور	بولدی اندین کسین خلیفه عمر
وشبو تور ت امت افضل اورد	ینه عثمان پله سید ایزدی

ایکی سی شیخ و یکی شیخستین	بر دیار دین استیکار نیستین
کیمکه شیخین انبیانی سوکا	قانونی اوزایلیکی بیهلر توکا
سولگو چر شیخ ارا بولورکا	تیلیمیزنی سین اهرای قادر
با وجودی که شرع ایات کفر	دوم اولغای بو جرم غر
بخشی دینک جمله آل و اصحابین	وصف استیکار چه یار و جبارین
بخشی دینک بخشی هم کور و کابونی	عز و تعظیم ایلا سور و کبارینی
جمله فی بخشی اعتقاد قیلینک	بچه سین بخشی لوقه قیلینک
چون خلافت علی غه مابقی قرار	توشتی اصحاب را خلافت قرار
حق علی جاسنه ایدم اند	کیم خلافتی بولدی شمرند
دو خدای حق و باطل	لیک لار غه تیگورماکی سین قیل
ایکی سی بر دی اون بشردین	ایکیم بو نوع ایتی لار خطا اردین

اشارت انکا کیم اهل قبله تکفیری جایز ایرماستور

هرنی کیم تنکر دین کیتور سر بول	بهرشیکیم ارا فی قیل قبول
دل کیشی اهل قبله دوسلینکینر	انی که فردیما کنی بسلینکینر
اگرچه کوب ظلم و کوب خطا قیلر	مستوج بولر یوز هو قیلر

ینه موندین سین ترا زوبار	طاعت و معصیت تار تو بار
کیم که کیم آغسه پله طاعت	پلکای او چما غلیغیشی اول عت
کیمکه کیم آغسه پله میان	قالغای اول لحظه بیهش و حیر

### اشارت عرصات نیک و واقفیه

عرصات اچرد موقف ایلیک پیش	هر برید بولور سوال برایش
تیز اوتار کیمکه بر سه بخشی جواب	یوقسه یل لار چکا ر عذاب عفا
بعشر ایله که تنگاری لطف استکا	بحساب و حقایق اچرد اول چکا

### اشارت شفاعت قه

مستطرد در پلینک است	ایشیک آحتای بوردن شفاعت
ینه هر کیم که حق پر در دستور	کونکلی استارکان اول شفیع

### اشارت صراط قه

عرصات اهل کیم بولار دین	دو رخ اوستیده کور و کیک تار
اچکه قیل دین قیلج دین تلک	برچه غه لازم اندین اوتما تلک
جن و انسان و مؤمن و کافر	بولغای اول کور و کور اوستیده
اگر ایاق قویه کافر اول مرده	یرینی کورکای اول جهنم ده



بگوهر ذات بجه غرق او نکی	مؤمن اندین مثال برق او نکی
بعضی ایل میل یک نهی تو شد کیا	بعضی ایل که کورونکی اول تو شد کیا
کیمیک کیمیه بول به ضعیف لیغ ایمان	او تمان اندین اولما غائی سان
بعضی اول قدیده وق بارغی	بعضی اور تا سیغ مینب بارغی
جنسی آخر قد مینغ مینغای	مینغیب دوزخ اچره مینغای
یل که او چاق پیل تا موق حق دور	مؤمنین نیک مقامی او چاق دور
کیمیک اول بول به شرک کیم	منزل تیی تا موق انک قاد

### اشارت دوزخ هفت

کیمیک دوزخه تو شد که منورین	چقاقی جاودان اول غمین
به عذاب که ایل تصور استار	دوزخ لار غدا اول عذاب
تو شد که مؤمنی جهنم که	کهنی چه قالور اول غم که
بشعی شفاعت اینکای انک	منزلی جنت اچره نیکای انک
یا خد اچیش لطف اینکای	اندین اول محنت و ام کتیکای
کیمیک مؤمن بارور بو عالمین	قوتور پیل که جاودان غمین
کهنی چه اگر چه ریخ سبتار	لیک آخر بهشت ساری کیمتار

### اشارت حوض کوثر هفت

ینه سیکیل که حوض کوثر دور	انده یولد و زجه طرف لار بار دور
پیل دین او توب بوسوده تو غدا	خلق نی بوسوخه چو مورغای لار
تا یو یولغای تا مویغ غبارین	کونکلی مینغای بو حوض بارین
تینب ان کونکلی بارغای و چقا	یوز تومان شکر لار دیکای حق

### اشارت بهشت هفت

درجه جنت اچره دور سکنر	تینکری کر لطف قیل سیکای
تینکری جنت که لیم نی کیمیکای	عملیغه یراشه یر سیرکای
انده حور و قصور غلمان دور	اچنه لذت که عقل حیران دور
به فراغت که ایل خیال ایتار	اندین رتوق بهشت ایلک بئار
جاودان یر لار ید بولغای لار	غم پیل غمشه دین قوتولغای لار
باچه دین بخشی لذت دیدار	بیز کا قلیغیل نصیب ایغفار

### نعت باخیه

### شرایط ایمان

پیل که ایمان شرایطی بار دور	ایل ایمان ارامقرر دور
-----------------------------	-----------------------

برسی غیب کیستور ایمان  
غیب علینر خاصه حق بیل  
ینه حق دین کیراک امید ایم  
ینه بیلکیل حلال حق حلال  
تیکری نیک دشمنیند دشمن بول

بولدی ایمان اسر بی دربان  
سوز بود در شرع اچره نوناق  
مونی دیم تورمه بار خدی کرم  
بیل حراینی هم حرام وبال  
تیکری نیک سویخنه سوز بول

ایمان نیک نتیجه فایده سیغیه

ایمان بولار غه کیلتور  
آلا ما قین جهادی بولما تین  
آوشبوردیکانلار اوستینه تور  
کوردالی عذابا درخت

کتاب خاتمه سی

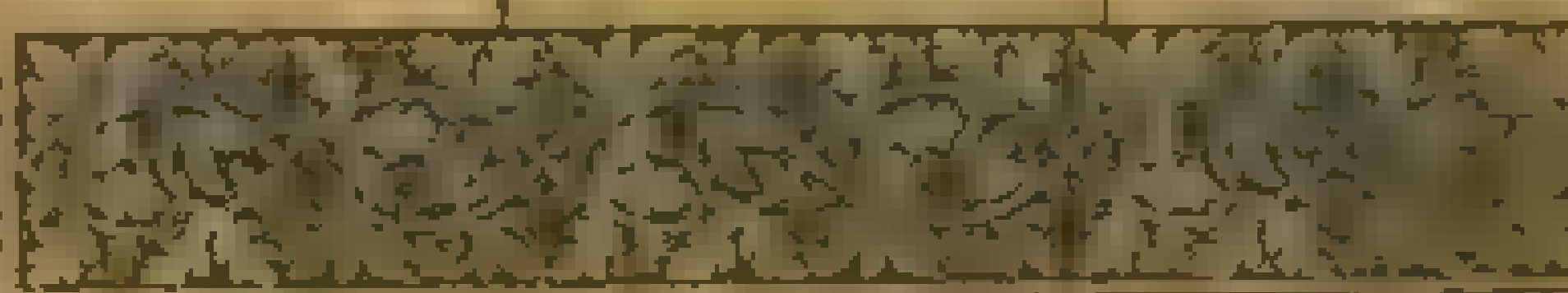
شکر الله مراد میسر بیتیم  
بوایدی سستی ایل کا مقصد  
در مسایل که من بیان اتم  
در اصلیه اعتقادیه

تمت

بیشتر نظام دیوان کائنات و منشی فرزا و موجودات نسخه پندانه مشهور می

۱۳۲۸  
شعبه

سبته درمن ایزم



که بستم اسیر کند هوا	نذارم غیر ز تو فریاد	تویی نصیب من
در شای پیغمبر صلی الله علیه و سلم	خط در گذار صوفی	که غرض مجید شمس و شمس
شای محمد بود دلیر	حبیب خدای شرف نیا	خطاب منفس
که بخت از قصر شای	مراج تو حاصل طغی	همه با هوا و هوا ساخت
در مدح کرم	بشداده جهان کرم	کرم که می ران کند
دین کرم تو چو بخت	کرم به پیش دمانی بود	کرم من نکافی بود
بها ز بخشش ترا دانه	بروقت در کرم مستقیم	که بستان فرشته جان کرم
در صفت سخاوت	در قیام لطف و سخاوت	سخاوت بود در شمس
سخاوت همه عیسا را	مشو توان از سخاوت	که کوی بی از سخاوت
در ندمت خجیل	در ندمت خجیل	در قابل باشد غلام





چنان عاشق دی که در کشته	کشور و احوال کشته	چنان کشته صید بهر شکار	که یاد دنیا بدو روزگار
مسافر اول آن فرودگاه	<b>در صفت طاعت و عبادت</b>		
کس که اقبال باشد	بود میل خاطر بطاعت	نشاید سر از بندگی افکندن	که دولت بطاعت
سعادتی که در طاعت	دل از نور طاعت	اگر بندی از بهر طاعت	کشاید در دولت
ز طاعت چه خبر دهند	که بالای طاعت	با عبادت و خضوع	که فرد از تشنگی
نماز از سر صدق باطنی	که حاصل کنی دولت	ز طاعت بدو دنیا	که روشن خورشید باشد
پرستند آفریننده	در ایوان عتق نشینند	اگر حق پرستی کنی خیار	در اقیانوس دولت
سر زجیب پیر که رنگ	که جنت بود جای پیر	ز قوی جبران روان	که چون کجی کنی پیکر
کس را که از شمع باشد	<b>در مذمت شیطان</b>		
دلاهر که شکوشت شیطان	شب در در بند عیب	کسی که شیطان بود	کجا باز کرد و بر راه خدا
دلاغم عصبان کن	که رحمت کند بر تو	ز عصبانیت چه سود	که از آب باشد شکر
که شکست از کنه عیب	که پنهان شود نور مهر	که نفس ناره را پیر	که ناکه گرفتار دوزخ
اگر بر ناله عصبانیت	بود اسفل اسفل	که جان زنده کا خراب	بسیلاب فعل بد و آفت
اگر در بانی فتنه	<b>در بیان شراب</b>		
بده ساقی آب	که ستر کند بن	می لعل در ساقی	بود روح پرور و جلال
خوشا شوق آب	خوشا لذت در دهن	بیار آن شراب چای	که با بزرگوار
خوش آن دل که از شوق	خوش آن کس که در بند	خوش آن که شید آبرو	خوش آن که شکر
شراب چای آب	شراب مصفا چو روی	خوشای پرستی صبا	خوشا ذوق ستر
دلا در وفا	<b>در صفت وفا</b>		
ز راه وفا که چه عین	شوقی رستند آن	که دانی که می فاروقی	که در روی جان نمانی
منه پای پرونی که وفا	که از دوستی نمانی	جدایی ز احباب	بریدن ز یاد خلق

بود چو فانی سرشته	<b>در فضیلت شکر</b>		
کسی را که باشد حق	نشاید که بند زبان	نفس جز بکند بر ما	میا موز کرد از شکر
ترا مال نعمت فرایند	ترافع از در دراید ز شکر	اگر شکر حق تا بر دشت	که واجب و شکر بود
ولی کفن شکر اولی	که اسلام را شکر او بود	که از شکر ایزد بندگی	که زاری نباشد کی
ترا که صبری بود دنیا	<b>در فضیلت صبر</b>		
صبری بود که پیر	نه چندی زین روی	صبر کناید در کج	که صبر صبری نیست
صبری بود در دولت	که از علمان حل شود	صبر کناید در دولت	که صبر صبری نیست
صبری بود چو اولی	که در ضمن آن چندی	صبر کناید در دولت	که صبر صبری نیست
صبری کنی که ترا	<b>در صفت راستی</b>		
دل راستی کنی خیار	شود و دو بهم بخت	نه بچند سر از راستی	که از راستی نام کرد
دم از راستی زنج	ز تریکی چهل کیری	ز ندم بجز راستی	که دار در فضیلت
یاز راستی در جهان	<b>در مذمت کذب</b>		
کسی که راستی گفت	کجا روز مهر شود	کسی که کرد زبان	چراغ دشن نیا شد
دروغ آدمی را کند	دروغ آدمی را کند	ز کذاب کبر و خرد	که در انبیا ردی
دروغ ای برادر کج	که کذب و خوارگی	ز ناراستی نیست	که زو کم شود نام
نمک کنی که بنید	<b>در صنعت حق تعالی</b>		
سر پر دین کرد	در شمعها فروزند	یکی با سپاس یکی با شکر	یکی ادخواه یکی تاج
یکی شادمانی کرد	یکی کارن کی ستمند	یکی با جلدی یکی با جلد	یکی سرفراز یکی خاک
یکی بر خضری بر	یکی در پلاس کی در	یکی پیوا یکی مالدار	یکی نامراد و یکی کا
یکی در غما و یکی در غنا	یکی رابعا و یکی رافا	یکی تندرست یکی ناتوان	یکی ساقی یکی نوجوان
یکی در صواب یکی در خطا	یکی در دعا و یکی در غنا	یکی نیکو کرد و یکی نیک	یکی غرق و یکی در غنا



[illegible]





